

دکتر داریوش ثقفی، پزشک عالی مقام و متخصص در چند رشته پزشکی در بالاترین سطح کار (البته به معیارهای نظام پزشکی آمریکا): و نیز یکی از بهترین شاگردان کلاس ستور استاد ابوالحسن صبا، روح کودکی بیگناه و بینش پیری جهان دیده را با هم، در خود دارد. اثری دارد. حضور او به حدی شفاف و زلال است که گذشت زمان در کنارش اصلاً احساس نمی‌شود. این هنرمند معتقد به مکتب استاد صبا، برآمده از خانواده‌های اصیل و سرشناس و قدیمی، با وجود چهل سال اقامت و زندگی در آمریکا، نه ذره‌ای لهجه‌ی انگلیسی - آمریکایی دارد و نه کلمه‌ای غیرفارسی به زبان می‌آورد؛ و گفت‌وگو با او در مسیری طبیعی و روان پیش می‌رود. دکتر داریوش ثقفی، ۵۹ ساله، دارای همسر و سه فرزند، برای توفقی کوتاه به ایران آمده بود که خوشبختانه با دعوتی از سوی رضا مهدوی ختم شد به جایی که همیشه آرزویش را داشتیم: حضور ایشان در یکی از کنسرت‌ها و یا برنامه‌های پژوهشی. آموزشی و آشنایی ستورنوازان با روش نوازندگی او که به قول استاد محمدرضا لطفی، ترکیبی است از صبا و سماعتی و پایور و گاهی هم مضراب‌های مرتضی‌خان محجوبی. نوار کنسرت ایشان با استاد لطفی در کارنگی هال، یکی از گیراترین اجراهای صحنه‌ای موسیقی ایرانی در خارج کشور است که به لطف آقای دکتر ثقفی، بخشهایی از آن را شنیدیم و حالا حاصل گپ و گفت صمیمانه‌مان در چهارشنبه ۲۳ مهرماه را می‌خوانید:

◆ گفت و گو: سیدعلیرضا میرعلی نقی

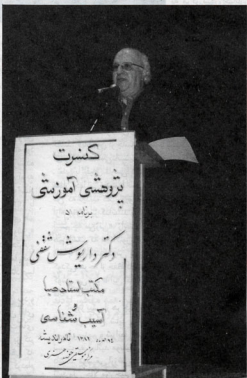
ستور را از استاد صبا داریم

هنرمند ستور نواز ایرانی مقیم ایالات متحده آمریکا

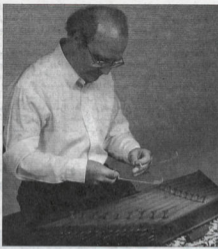
به مناسبت پنجاه و یکمین کنسرت پژوهشی - آموزشی - ۲۲ مهر ۱۳۸۲ در تالار اندیشه

■ آقای ثقفی، ظاهراً پنج سال است از آخرین سفرتان به ایران می‌گذرد؛ و متأسفانه سعادت نداشتیم در سفر قبلی، شما را ببینیم. در کنسرت پژوهشی آموزشی مرکز موسیقی حوزه هنری سخنان و صدای ساز شمارا شنیدیم. اما می‌خواهم سئوالات متفاوتی داشته باشم. شما به اقتضای اقامت خانواده‌تان در تهران و به اقتضای ادامه‌ی تحصیل تان در تبریز، شاهد و ناظر یک دوره از حیات موسیقی ایرانی در این دو شهر بوده‌اید و طبعاً خاطرات و دریافت‌های خیلی باارزشی دارید که تا به حال جایی بازگو نشده است. اما قبل از این بفرمائید که انگیزه‌ی بازگشت شما به ایران چیست؟

من بعد از ۳۷ سال اقامت در آمریکا با این که می‌دانم ایران خیلی عوض شده و باز هم عوض خواهد شد، هنوز آن وابستگی شدید عاطفی را به این مملکت و آدم‌هایش دارم. من همه جای دنیا این بار تعلق را داشته‌ام و اصلاً پای آدم که به خاک ایران می‌رسد، درگیر احساس خاصی می‌شود که با هیچ احساس دیگری قابل مقایسه و قابل توصیف نیست و قابل عوض کردن هم نیست. من در خانواده‌ی بسیار وسیع و پرجمعیتی بزرگ شده‌ام که اتفاقاً اکثرشان هنوز هم در ایران اقامت دارند و من آمدم آنها را ببینم. آن زمان که جمعه‌ها برای تفریح به باغ پدر بزرگم در نیاوران می‌رفتیم حداقل پنجاه نفر از اقوام دور هم جمع بودند و این وابستگی بین ما شدید بوده و هست.



پدربزرگم به پدرم است. دستور بود و پدرم به آبیان و شعر بسیار علاقه داشت. متأسفانه از نوازندگی پدربزرگم چیزی نماند که بسبب شده باشد ولی افراد سستی که هنر ایشان را دیده‌اند هنوز هم خیلی از آن تعریف و تعجب می‌کنند. پدرم آواز و تنبک خوبی داشتند و دستگیر را خوب می‌زد و گوشها و دستگامها را خیلی خوب می‌شناخت و گاهی با شعرهای ناب و تک بیت‌های خیلی به‌ویژه که در حافظه داشت، قطعاتی را بداهه‌سرایی می‌کرد، ایشان به یکی از



آهنگ‌های مرحوم مهدی ملاقا که با شعر «بهستان...» (اگر ملک‌الشعرا بهار) خیلی علاقه داشت که در سی دی دومی آن با پدرم با دستور نواختیم. البته خوانندگی می‌تواند این نصیب را درست بخواند نیز کردیم و من اجباراً به اجرا با دستور رضایت دادم.

پدر مادرم هم... خان رحمت کند. تار می‌زد. تالیم تار (فرماندهای می‌نواختند) خانه و معامله با ویولون موسیقی ایرانی می‌زدند و موسیقی در خانه‌مان جریان داشت. اولین مشوق در ستورنزدن مرحوم پدرم بود که تصمیم گرفته بود نزد خودش و بیون استاد ساز بزند و البته به هیچ جا نرسیده بود و دلی می‌خواست من این ساز را بزینم و به زعم او به یکی جایی نرسیم. این بود که به راهنمایی پدر به مکتب استاد بزرگ موسیقی، ابوالحسن صبا عزیم شد. سال ۱۳۲۹ من ۱۳۲۰ بود. البته قبل از این که نزد استاد صبا بروم قدری هم خدمت کار کرده بودم و قدری هم نزد آقای به نام «روشن» موسیقی که علاقمند به موسیقی بودند به خانه ما رفت و آمد می‌کردند و مشوق پدر من به فرستادن نزد استاد صبا شدند.

از جمله مرحوم جعفر اخوان که بازیای متمولی بود و حسین فریاد به ایشان واقعا علاقه داشت و همچنین آقای رکن‌الدین خان تاج‌بخش که از بهترین ویولونیست‌های مکتب صبا بود و با آقای بنی نسیب خانوادگی داشت. بزرگتر مستعد دوستان دیگری نیز کردیم. از جمله کامیاشی که تیتیک فوق‌العاده‌ای می‌زد و حالا سالهاست که گمش کرده‌ام.

و هیچ جای تری از ویجا نکردم. کامیاشی و من با هم مرتب تمرین می‌کردیم و او مرا از راه لطف ترویج می‌کرد. یادم هست که رکن‌الدین تاج‌بخش گفت که این نوجوان با استعداد است و حتماً باید نزد استاد بیرون البته این مسئله در ابتدای کار قدری مشکل به نظر می‌رسید اما آقایان تاج‌بخش و اخوان مقرران استاد صبا معرفی کردند. یادم هست که مادرم قسم را گرفتند و از منزلشان در تهریز به مرکز شهر، خیابان طهرانی‌الاسلام که منزل استاد در آنجا بود،

ستوری که زیر بغل داشتیم بردند. یعنی این خاطره بومی گردد به همان سالهای ۱۳۲۰-۱۳۲۹ که اوآخر عمر استاد صبا بود و ایشان با آن همه گرفتاری‌های اداری و اجرایی و مسامحتی، از وضعیت مطلوبی نبودند که شاگرد کم سن و سال و وضعیت بیپروند درست است؟

دقیقا همان طور است که می‌فرمایید. ولی استاد صبا هم ردایی. که خوششان بهتر می‌انستند. مگر قبول کردند و گفتند: «باجوبان از جلسه‌ی بمد یا یک دفترچه‌ی تری یا». این زمان تری نمی‌دانستیم و معنی آن مملعات نام فارسی یعنی با الفبای فارسی درس می‌دادند و قطعاتشان را هم با همین خط می‌نوشتند استاد صبا یکی از این دفترچه‌ها را نزد من که دیدند کسی ورق زدن و بمد خیلی محترماته آن نزد آرام روی میز گذاشتند و فرمودند: «حالا خودت کمی بزین ببینم چه می‌زنی»، که راستی استاد صبا یک ستور، خیلی عالی می‌دانستند که هم موزون می‌زنی ایشان نگه‌داری می‌شد و ما با آن ستور درس می‌دادیم. خلاصه در آن علوم کردی هرچه از حفظ داشتیم با ترس و لرز زدیم و ایشان هم گوش می‌کرد تا این که گفت می‌توانی به کلاس بیایی، ماضی نداد.

امروز پیش از هر چیز، به شاگردی ایشان افتخار می‌کنم. البته آن موقع شاید زیاد توجه نوجوان بود و ارزشش را نمی‌فهمیدیم و شرایط ابتدایی آن روز و نظر خان مرحوم نسبت به اساتید موسیقی هم خیلی در این غفلت نقش داشت. موسیقی ارزشی نداشت و ستور را اسلا شناخته شده نبود ولی حالا من خیلی خوشحالم که پیش ایشان رفتم و

ارزش این ساز و آن استاد را می‌دانم. ■ **اشاره‌ای که به فضای اجتماعی آن روزگار، پنجاه سال پیش** یاد کردید، برای بنده خیلی مهم است. شناختن اوضاع آن روزگار یعنی شناختن ارزش تلاش‌های و امثال ایشان. لطف کنید اگر مایلید این موضوع را از سه جنبه برای ما توضیح دهید. وضعیت خود موسیقی، نظر مردم نسبت به موسیقی‌دانان و نیز موقعیت ستور که نسبت به تار یا ویولون خیلی مهجورتر بوده است.

تا جایی که در این پنجاه سال گذشته دیدم، آن طور که ظاهراً معلوم است مردم و رسانه‌ها، بیشتر به نوعی «موسیقی» به ظاهر فرنگی» تماس داشته و به آن مایل بوده‌اند. این فرنگی بازی از سازها شروع شد. بود سازهای مثل آکاردئون و فرنی و طبل جاز و ترومپت جایگزین ستور و سه تار و کمپانچه شده بودند و موسیقی ملی نداشت فراموش می‌شد. مردم معمولی هم نمی‌شناختند اساتید موسیقی کیستند و چه کار می‌کنند در حالی که از تنها شیکه‌ی رادیویی همان زمان هم برنامه‌های خیلی خوبی را اساتید بزرگ بخش می‌شد. می‌ویژه برنامه‌ی «ساز تنه‌دار» ساعت ۱۲:۰۰ هر روز به مدت ده دقیقه که هر روز یکی از اساتید ساز تنها می‌زد و باکم تا ظهر ۱۳:۰۰. این اساتید ساز هم در آن زمان هنوز این همه وسایل ضبط و نور و سی دی و... وجود نداشت و موسیقی به راحتی قابل دسترسی نبود. وسایل بسیار محدود بود و مال همه‌کس هم نبود. در همان زمانها، که در خدمت استاد قیاد طفر، شاگرد مستقیم ستور استاد حبیب سامعی، بودیم، حدود ۲۵ سال قبل، صفحه‌ی ستور و سه‌تار استاد سامعی را که در نوازهایی ریخی ضبط شده بود، برای اولین بار شنیدم و به صورت یک خواب شیرین در مغز من طرز ماندن بودا در همان موقع وقتی در جایی می‌گفتیم که ما استاد سامعی ستور می‌زنیم، کسی اطلاع نداشت که ستور چیست و یا کیست! آنها که صبا را می‌شناختند فقط ویولون او را شنیده بودند و فکر نمی‌کردند که ایشان سه‌تار یا ستور هم می‌زدند. سایر سازهای فرنگی و تریانه‌های خواننده‌های هم که مد روز بود و مردم شنش موسیقی، همین‌جا وارد شده بود مثل موسیقی‌های می‌نویسند که می‌نویسند این استاد صبا (خجلی‌ها همین لقب استاد را هم نمی‌گفتند) که شما تعریفش را می‌کنید. گویار می‌زدن یا بیانو! خواننده‌اش کیست؟ آهنگ هم می‌سازد؟! و از این سوالات که هیچ جوابی نداشت، ما در این شرایط موسیقی ایرانی و ستور را شروع کردیم.

■ یعنی استاد صبا یکی که از سالهای ۱۳۰۷-۱۳۰۶ صفحات گرامافون و اجرهای عمومی و کلاس درس داشتند، در جامعه‌ی خوشدانش این همه مهجور بودند و مردم، موسیقی و اصلاً با علاقه‌ای خرم و ویگن و سوزن و کارگانه‌ی تهیه پاپ می‌شناختند؟! بلکه متأسفانه همین‌طور است که شما می‌گویید. اوضاع همین‌طور بود.

■ بومی گردیدیم به بخش دوم سئوالها: درباره‌ی ستور و کنافاندگی آن در آن زمان. همان می‌گفتم حق استادابوالحسن صبا بر ستور ناپوشته مانده است. استاد صبا ستور را سروسامان داد و میراث حبیب سامعی را نگذاشت از بین ببرد. نه تنها در شیوه‌ی نوازندگی و آموزش و نت‌نویسی، بلکه حتی در ساخت ستور هم نقش صبا وجود دارد. در آن دوره، ساخت و فروش ستورهای غیراستاندارد و «دیمی‌ساز» زیاد شده بود و هر چه‌ی لاک و انکل کشیده بود به عنوان «ساز» می‌فروختند. سازهای حجیم و بد شکل بود و صدایی که هنوز هم هست. خواننده‌ی این ساز که از حق استاد صبا در احیای ستور حرف بزنید. استادها به تکنه‌ی خیلی پراهمیتی اشاره کردند و سئوال بسیار جالبی را مطرح کردند: در زمانی که استاد صبا می‌بود در قافلی محدود در رادیو ستور می‌زدند، این ساز خیلی مورد علاقه‌ی شنندگان قرار گرفت و خواستند این ساز را با بیکرند ولی شرایط کار و زندگی استاد سامعی اجازه‌ی تدریس آن را نمی‌داد و ستورسازان خوب هم خیلی خیلی کم بودند. بعد از مدت کوتاهی هم در سن جوانی تری کردند و کسی نبود که تکنیک درست ستوربازاری و ستورسازی را بیابد. این بود که عده‌ای نزد خوشدانش شروع کردند به دیمی‌زدن و دیمی ساختن. ستور هفتاد و حال از این رفت بود. در حالی که این ساز سابقه‌ی زیاد دیز داره و در شمار قدیمی فارسی هم نام ستور زیاد دیز می‌بود. ستور در قرن هفدهم به دست زواریت‌ها به اروپا برده شده و پراسیان هم آن را به هند برداند.

■ البته وقتی می‌گویم ایران، مقصود همزهای ایران باستانی است یک مطلبی که باید در این جا بگویم، این است که استاد صبا را یادداشت‌هایی که راجع به ستور در مجله‌ی موزیک ایران، خود پنجاه سال پیش نوشته‌اند، فرموده‌اند که است که ستور از تمدن مصری‌های قدیم آمده باشد و این نکته‌ای که من هیچ جا



تذکره‌اش کسرت عالی روزنامه هاله در تبریز

DARULUSH SAGHEER
PUBLISHER

تذکره‌اش کسرت عالی روزنامه هاله در تبریز

مقام، دوره‌ی تازه، شماره ۸



نخونده و نشیندهام ولی از آنجایی که ایشان از مرد محقق فی‌الحقیقه این گفته را پذیرفته‌اند می‌بینم. به هر حال این سازی است که میراث تمدنی دارد، ولی دوررهایی از تاریخ ادبیات و نقاشی ایران، نه ناشی هست و نه تصوری، برخلاف این و فد که در شعر فارسی غوغای می‌کنند. فقط اشاره‌های خیلی کمتری در دوره‌های صفویه هست و بعد هم دوره قاجار که دوره سرورالملک و حسن خان و علی‌اکبر شاه و سماع حضور است. ستورور، در قرن ما با وجود استاد حبیب سماعی نیروی زیادی گرفت و ابتکارات و خلاقیات‌های ایشان بود که ستورور دوباره مطرح کرد من خیلی کوچکتر از آن هستم که درباره‌ی عظمت نوع ایشان حرف بزنم. بعد از مرگ ایشان ستورور داشت از بین می‌رفت و استاد صبا که قبل از شاکرد علی‌اکبر شاه می‌بود بعد از دوستی با استاد حبیب سماعی، روش و نگارش نزاره‌ای به این ساز پیدا کرد و علاقه‌مند شد که این ساز را دوباره بنوازد. شنبیدهام که صبا گاهی در کلاس‌های منزل حبیب پنجاه می‌شد که طرف‌های آنی و کلاس‌های به‌نامی او را در لحظه‌ی اجرا درک کند و بعد از آن‌ها به کار بیاید و به بحث نوت نویسد. ردیف اول ستورور صبا که در سال ۱۳۳۸ منتشر شد سرشار از ردی‌های خلاقیات استاد حبیب سماعی است. استاد صبا در مقدمه‌ای که برای این کتاب نوشته‌اند (و نمی‌دانم چرا در چاپ‌های بعدی حذف شد!) می‌نویسند: «اینجانب بر اثر اطلاعات عمیقی که از این ساز باستانی دارم، بر این شده که آثار بهادر استاد را جمع کنم و این مجموعه را به چاپ برسانم.» این کاری بود که ایشان کرد.

■ پس می‌توانیم بگوییم که نقش استاد صبا زنده کردن زبان ستورور با تکنیک‌های واقعی و صحیح آن و جداکردن آن از زبان سازهای دیگر مثل تنگ قاپون و وسه‌تار... و بود؛ و در این مسیر شاکرداتی هم پرورش داد که فکر می‌کنم شما جزو نسل آخر این شاکردان بودید و احتمالاً در مقایسه با محمد حیدری و منوچهر صادقی و علی‌صبا جواترین آنها به حساب می‌آمدید. درست است؟

بله من از همه‌ی آنها کوچکتر بودم شاید آخرین شاکرد کلاس ستورور صبا.



■ **خوشه‌ایم این است که برای جوتانها و افراد کم‌اطلاع از شخصیت هنری و انسانی و روش تدریس استاد صبا، خاطرات و دریافت‌ها تا این آن دوران را بیان کنید.**

کسانی که در محضر اساتید واقعی کار کرده باشند تنها در آنجا ساز زدن را یاد نمی‌گیرند، بلکه یک نیروی خاص از طرف استاد با شاکردانش سامع می‌شود که درون آنها را به سمت دیگری هدایت می‌کند. استاد صبا در هر حالی که بودند چه تدریس و اجرا و چه رفتار عالی زندگی، نمودار عالی از یک استاد واقعی بودند که لحظه‌لحظه‌ی رفتارشان را گو و سرمشق است. شما گفتید که معمولاً شاکرد مبتدی نمی‌بینند و این درست است ولی برای همین بنده که طفلی بودم، با چه حوصله و صبوری روی دفترچه نت از ابتدای تدریس و میانی موسیقی را به خط خودش می‌نوشت و به من یاد می‌داد که هنوز هم مثل یادگاری‌های عزیزم آنها را با خود دارم. یادم هست که با صبر و تحمل هر نوع ساز زدن شاکردانشان را می‌شنیدید و گاه هم آنها را همراهی می‌کردند، چه با ویولون و چه با تنبک و قوت... و هر ساز دیگر که به رانستی سازی را ندیدم که رام پنجاه استاد صبا نباشد. ایشان آدمی بسیار وارسته و غنی و از لحاظ هوش و دانش در سطح بالا و عاشق تدریس و تحقیق بود و شاکردانش به طرز عجیبی عاشق ایشان بودند و این علاقه را هم خود استاد ایجاد می‌کردند. کلاسها مختلط بود و شیوه‌ها و سه‌شنبه‌ها کلاسی ما تشکیل می‌شد. کلاس ویولون و ستورور با هم بود و بعد از این که وقت کلاسها می‌شد، شاکردان با همدیگر جمع می‌شدند و این محیطی بود برای تبادل افکار و ایده‌ها. از جمله شاکردان جوان آن دوره آقای محمد حیدری بود که از وجودشان بسیار استفاده می‌کردیم و ایشان در همان چوانی نوزندانی بسیار بااستعداد و توانا بود. دوست دیگری داشتیم که ایشان را «حاجی‌خان» صدا می‌کردیم و هنرمند ما در کلاس ستورور بود و هیچوقت نمی‌تفهمیدیم این نام واقعی ایشان است یا نام مستعارشان و به همین علت من نتوانستم در نوشته‌هایم این را ذکر داشته باشم. ما در ساعات که در کلاس همه از دیدگاه استفاده می‌کردیم و قبل و قال‌ها تا ساعت یازده شب، بلکه بیشتر. مزامن وقت استراحت و خواب و خانواده‌ی استاد صبا بودا زمان زیادی برای تمرین و یادگیری داشتیم و هیچ جنبه‌ای حس نمی‌شد، جالب‌تر این که همه‌ی شاکردان کلاس حد خود را می‌دانستند که چیست و به اندازه‌ی می‌توانستند پیشرفت خود را می‌نوشتند و این موجب می‌شد که حضور استاد صبا داشتند. فضای کلاس بسیار شیرین بود ولی دروس آسان نبود و موسیقی در سطح خیلی بالایی تدریس می‌شد. خیلی‌ها بودند که به قول معروف زود می‌آمدند زود می‌رفتند و طالع کار و تمرین را نداشتند. خیلی‌ها که زود می‌آمدند و زود می‌رفتند و دیگر پیدایشان نمی‌شد. خود من که اگر فشار و پیگیری خانواده نبود شاید زیاد طالع نمی‌آوردم و ادامه نمی‌دادم.

■ **ای روش تدریس سخت بود یا این که مطالب پیچیده بود؟**

روش تدریس اصلاً سخت نبود. مطالب پیچیده و مشکل بود. بعد از استاد به قول معروف خیلی می‌آمدند و شاکردان کند ذهن را هر طوری بود راه می‌آوردند. ولی مطالب موسیقی ایرانی بسیار پیچیده است و مشکل‌ترین بخش آموزش، هانجامت که شاکرد هنوز درون و شخصیت و سلیقه‌ی هنری خودش را پیدا نکرده و نمی‌داند چه راهی را باید برد و تازه در مسیری است که از همه طرف محاصره رانید و صفحه‌های «روز» و مجالس عروسی و... به گوشه‌پاشی هجوم آورده‌اند و ذهنش را آشفته می‌کنند. آن زمان هم این تضادهای ذهن حسی و چوآن هنرجو را دردم می‌کشست. هنوز هم همین طور است.

■ **خاطره‌ی مشخصی از خودتان در ارتباط مستقیم با استاد صبا دارید؟**

بله، من اولین همواره‌مادر از تدریس به نظیرالاسلام می‌رفتم. خیلی کوچک بودم که استاد صبا به مادرم می‌فرمودند: «ای شوکر تو کجولو خیلی خوب می‌شد و اسم منم تو دنیا زنده می‌کنه.» این مطالب را گفتند و یاد دارم در آن روز باطنی را طلب ۱۳۳۵ که تمام شاکردان کلاس هم جمع بودند و گفتند استاد اگر ممکن است ما یک مایک بگذاریم. شاکردای دور هم دسته باشیم! فرمودند: «باشکی نزارد. هفته بعد، روز سه‌شنبه می‌گوییم یک نفر عکاس بگیرد و آقای آهنگر بیندازد.» آن روز رفتیم و یادیم می‌آید که چقدر معطل شدیم، چقدر انتظار کشیدیم و ساعتها گذشت تا به یازده شب رسید و عکاس هم درست لحظه‌ی آخر آمد که برپروچه‌ها داشتند می‌رفتند. عکاس آمد و از استاد صبا عکس نگی (پروژه) را وقتی نواختن ویولون گرفت. وقتی که چند روز بعد عکسها را آورد در همان سن کودکی به ما عکس گرفت. اگر ممکن است یک عکس از خودتان را ارضا کنید و به رسم یادگاری به من بدهید. ایشان هم با کمال محبت عکس را برداشت و زیرش آن جمله را نوشت که می‌بینید و با دستخط زبانی ایرانی (که نمی‌تواند بود) حرفهای بسیار استاد صبا می‌آید و کما قریب افتخار کرد که فکر می‌کنم کمتر افرادی از این موقعیت برخوردار باشند و برای همین است در اولین سی‌دی خود آن عکس و دستخطش را به یاد استادم چاپ کردم و وقتی

در سال ۱۹۹۷ و ویولون منیامک راستی که تازه نگین حال نیویورک کنسرت دادیم و یکی دوتا از آثار استاد را نواختم در صفحه‌ی اول پرشور هم آن عکس را آوردم. ■ **بله عکس بسیار زیبایی است و خط از آن هم زیباتر و می‌خواستم از شما خواهش کنم برایمان بگویید از موضوع ناشناخته‌ای که در حال حاضر رویان نمی‌دارد، یعنی روش تدریس استاد صبا به ویژه در ستورور و البته سالها قبل جناب استاد پایور در یک گفت‌وگو در یک هفته‌نامه کلیانی از این موضوع را گفتند. ولی از آنجا که مصاحبه‌کننده، بی‌اشتیاق و یا**



این عکس جزو یادگاری است که استاد صبا به من دادند و به رسم یادگاری به من بدهید. ایشان هم با کمال محبت عکس را برداشت و زیرش آن جمله را نوشت که می‌بینید و با دستخط زبانی ایرانی (که نمی‌تواند بود) حرفهای بسیار استاد صبا می‌آید و کما قریب افتخار کرد که فکر می‌کنم کمتر افرادی از این موقعیت برخوردار باشند و برای همین است در اولین سی‌دی خود آن عکس و دستخطش را به یاد استادم چاپ کردم و وقتی

بی‌اطلاع از این موضوع بوده است نتوانسته حرف‌های عمیق‌تری از استاد پایور دریاورد و در این جا شما که تنها شاکرد بازمانده‌ی مکتب ستورور استاد صبا و در دسترس ما هستید، می‌خواهیم در این باره برایمان حرف بزنید. به ویژه هم اکنون استاد پایور در دستر بیماری هستند و سخن گفتن برایشان مقدور نیست

پایانی افراد هم یا در ایران نیستند و یا فوت کرده‌اند

من هم فرد بخصوصی را یادم نمی‌آید. شاید افراد ناشناسی هم باشند ولی ما آنها را نمی‌شناسیم. شما بک وقتی گفتید آنجا که سنت ضبط و بیت اطلاعات در فرهنگ زندگی و موسیقی ایرانی وجود نداشته، هرچه از این اطلاعات ازقیب سنت ضبط شود بازآرزش است و من به این نظر شما احترام می‌گذارم و آن را درست می‌دانم. استاد صبا در زمان یکی از سرمدان استانبولی ای بودند که به نوشتن و ثبت نثرین اعتقاد زیادی داشتند و می‌گفتند آموزش موسیقی بدون متن معنی ندارد و از پایه این را باید شروع کرد.

از همان اول هم روش درست پشت ساز نشستن را یاد می‌دادند و به حرکت صحیح حوا و مضرب‌ها توجه داشتند. روی جزئیات خیلی دقیق بودند و خیلی حوصله به خرج می‌دادند. استاد صبا تاکید می‌کردند که سنتورنوازی از طریق حرکات معی باشد باید چون نیرویی که به مضرب وارد می‌شود خیلی قوی‌تر خواهد بود. بازوها و بالاته با بند حتی المقصور می‌حرکت می‌یافتند و می‌جا نقش محوری داشته باشند و انگشتان زیر حلقه‌ی مضرب، درست پشت سرهم قرار بگیرد. دیگر این که ایشان عقیده داشتند شاگرد بعد از آشنایی با مقدمات موسیقی علمی و عملی، آموختن موسیقی ایرانی را از طریق ضربی‌ها و پیش‌درآمدها و قطعات مزون آغاز کنند، نه ردیف شفقی و آوازه‌های سنگین که هنرجو را خسته و دازد و می‌کند. استاد صبا به وزن‌های اسبیل و مشکل ایرانی که با ریتم‌ها منظم موسیقی غربی ملایق چنانچه نثارند. آشنایی کامل داشتند و در اکثر موارد که با شاگردانش همراهی می‌کردند یا با تنبک می‌زدند این وزن‌ها را اجرا می‌کردند و گاه به آوازهای زیبا بود که ما به گریه می‌افتادیم. آنقدر زیبا و هماهنگ با ساز شاگردانش جفت می‌شدند که حد نداشت. به‌خاطر این معلومات خیلی استاد صبا را در این دفترچه‌های شخصی جودم دارم و از آنها نگهداری کرده‌ام. گاهی هم خودشان قطعات ضربی و پیش‌درآمدها و رنگ‌ها را با سر مخصوصی که در حافظه داشتند به طرز خیلی صحیح و عالی می‌خواندند و بسیار به دل می‌نستند. گاهی از قطعات اسبیل و گاهی از خودشان، گاه می‌گفتند که پسرمن این قطعات که با هم می‌زییم از خودم است و برایت می‌نویسم. در



پروفسور کسرت با محمد رضا لعفی در کارگاهی هال

فقس» را استاد یا خط خودشان برابیم نوشته‌اند. البته در آن زمان ما از لحاظ فکری در یک حالت گنگ و عجیب بودیم که نمی‌توانستیم اهمیت مسائل را درست و روشن درک کنیم. ادراک از ترکیب موسیقی ایرانی هنوز مثل امروز برای ما جابجانه بود و حالا می‌بینم که کارها، چه ارزشی داشت و چه زحمتی می‌کنید. من تقسیم‌بندی هنری موسیقی ایرانی را از صبا دارم و هرچه که دارم که سیاست این ذهنیت به استعدادهای جوان که آن موقع هم هرکدام در حد خود کسی بودند خیلی کمک می‌کرد. مثل محمد جدرو و با فرامرز پایور که شاگرد سوگئی استاد بود. البته استاد پایور از ما خیلی جوتور و با سابقه‌تر بودند. ولی از هم‌دوره‌های ما آن کسی که اسم واقعی یا مستعارش «حاجی‌خان» بود از این درسهایی استاد خیلی استفاده می‌کرد.

■ معزتر می‌خواهم، فکر نمی‌کنید که این اسم را استاد صبا به سوخوی روی ایشان گذاشته باشد؟

احتمال دارد این طور باشد. استاد این عادت را خیلی طرف و شربین به کار می‌برد، مثلاً به جناب استاد ابراهیم قنبری مهر می‌گفتند «ابراهیم»، مرحوم مهدی غیاثی «فاطمه الشریحه» و آقای محمود ذوالفقون «ویولون فون» بود. این مطلب دور نیفتد. استاد همه‌ی قطعات را برای تک‌تک شاگردان می‌نوشتند و بعد هم نوبت به نواختن ردیف‌ها می‌رسید و مشکلات شاگردان به تدریج طرح حل می‌شد. در نواختن مضرب‌های درست بسیار حساس بودند و خودشان به یا آن سنتور همیشه کوبک و خوش‌صدا گاه نوازندگی می‌کردند و با الحق هم نوازندگی قابل و توانا بودند. در مکتب استاد صبا تئوری و عمل ما جلو می‌رفتند و هرکس به اندازه‌ی استعدادش پیش می‌رفت. قطعات اول ساده و بدون تزیین نواخته می‌شدند و بعد نوبت اجرای ظرافت‌ها بود. روی کوب سنتور بسیار حساس بودند و آسرام داشتند از همان یکی دو سال اول، شاگرد باید سنتور را از خودش کوبک کند و این مسئله در خود من تاثیر خیلی عمیقی گذاشت. شما مشکلات کوب سنتور را می‌دانید و این ساز خیلی دیره نوازنده سولاری می‌دهد. ولی استاد صبا می‌فرمودند که خودتان با این ساز کنتنار روید و مشکلاتتان را حل کنید. پیشرفت نمی‌کنید و جواب نمی‌گیرید و حتی نباید چند سال کار کنید تا سازتان درست کوبک شود. پسر خودم رامین که

الان اسم دولشگاه است و هشت سالی می‌شود که سنتور می‌زند، با این که در محیطی غریب‌انری بزرگ شده و هر جور موسیقی‌ای را شنیده است، به طرز عجیبی با این فواصل مانوس است و سازش را راحت کوب می‌کند و این باعث تعجب من است. استاد صبا با حوصله‌ی واقعا عجیبی کوب تک‌تک سنتورهای شاگردان را کنترل می‌کردند. واقعا عجیب است و واقعا باید گفت: استاد صبا از حد استباهی غایت بالاتر بود و خواص فوق‌العاده‌ای داشت. همین نوشتن ضربی ضربی سرکلاسی، آنهم وقتی شاگرد آن حد استاده و هدای منتظرند، آنهم آن طور درست و خوشخدا و به نطفه، واقعا توان زیادی می‌خواست که ایشان داشته. خود ما امروز به این که خیلی امکانات رفاهی و وسایل بیشتر داریم، نمی‌توانیم این همه انرژی بگذاریم.

این را هم دربرای ردیف بگویم که در آن زمان ردیف

و صحیح ایرانی و هیچوقت لایب نباشند که به کسی چیزی یاد ندهند. هیچکس نه از شاگردان و نه از استاذان سالخورده هم جرات نمی‌کرد خودش را با صبا در تفریوی مقایسه بگذارد و ادعایی کند چون می‌دانست به کردبایی او هم نخواهد رسید. همیشه این جمله‌ی مشهورشان را یاد دارم که: «تو خود من فقط سه سال دیگر [یعنی تا ۱۳۳۰] زنده بمانم می‌توانم کاری کنم که موسیقی ایرانی نمریزه»

■ یعنی کارهایی در دست انجام داشتند؟

بله مثل همان ردیف چهارم ویولون و باقی ردیف‌های مخصوص سهار... و گویج استاد صبا دربرای بود که شبانه روز از دیوشن مطالب بگر و عمیق ترواش می‌کرد و واقعا از چنین توان بزرگ دنیا بود. بی‌نوع بزرگ موسیقی هم معدود هستند افرادی که خلافت خلق الساعه و همیشگی داشته باشند و استاد ما از این بزرگان بود. کار ایشان در هر



زمنه‌ای معیار کار کلاسیک است و باید حفظ شود و به آهنگان تدریس کنند و تعبیری از آن ندهند. مکتب سنتور استاذانی مثل سلمعی و صبا یک مکتب کلاسیک و جانفاده است. البته دلیلی ندارد که همه از آن لاپروسی کنند ولی اگر خودشان در این مسیر بمانند، حق ندارند سرخود چیزی را عوض یا حذف یا اضافه کنند. البته راه برای ابداع و ابتکار باز است به شرطه این که «سولی» باشند و متوجه هم باشند. منت صبا از اصولی‌ترین متدهاست.

■ جناب آقای دکتر تقفی، وقت کم است و حرف بسیار. امیدوارم در فرصت بهتری خدمت برسیم و از معلوماتتان استفاده کنیم.

سازگارانی می‌کنم و امیدوارم در راه انتشار این نشریه که از برابرین مجلات موسیقی مستور خارج از کشور هم از آن استقبال شده، موافق باشید.